یادی از ملیجک عزیز دردانه ناصرالدین شاه قاجار

عدالت پور، غلامحسین

امروز باید برویم به میخ‏ساز با تمام همراهان سوار شدیم رسیدیم به یک‏ سمتی و با مقبل الدوله بنا کردیم تفنگ انداختن در این بین معتضد السلطنه و ملا زیرک و کرم خان رسیدند آنها هم قدری تفنگ انداختند اما نزدند اتفاقا کسیکه‏ خوب تفنگ انداخت حسین خان فرنگی بود طرف مغرب دهی بود موسوم به‏ ولی آباد قریب شصت خانه‏وار دارد از آنجا گذشتیم رسیدیم به لرگان که قریب‏ یکصد خانه‏وار دارد قدری که آمدیم صحرا و دشت تمام شد وارد دره وسیعی‏ شدیم و رسیدیم به کلاغان که قریب بیست خانه‏وار دارد و از آنجا گذشته رسیدیم‏ به(خوش)و رفتم بالای(سرخوش)در زمین چمنی که دورش را چپر کرده بودند اسبها را از روی چپر پراندیم اسب کالسکه خوب پرید اسب من اسب مقبل الدوله‏ اسب منشی‏باشی افتادیم خلاصه در چمن افتادیم برای نهار بالای سر چادر ما دو ده است‏ یکی اطاق‏سرا دیگری زانوسب هرکدام قریب سی خانه‏وار دارد نهار حاضر شد بعد از صرف نهار ملا زیرک تاریخ لوی چهاردهم را قصه کرد و قدری استراحت‏ کردم و برخواستم دیدم قبله عالم تشریف فرما و از بالای چادر آفتاب گردان‏ من میگذرند و سوار شدم و به زیارت خاک پای مبارک نائل گشتم و مراجعت به‏ چادر نمودم که محمد تقی بیک آمد و گفت یکدسته مطرب سوزمانی در اینجا هستند اگر میل دارید بیائید قدری بزنند گفتم بیایند آمدند اولا سازشان سورنا بود و از گلوی قلیان کدو درست کرده بودند دایرهء آنها از چوب جنگلی و پوست‏ گاو و چند جایش پاره شده بود و با قاطمه بسته بودند دو تا رقاص داشتند یکی‏ بزرگ و دیگری کوچک یکی بسن سی سال و دیگری دوازده سال داشت یک‏ شلیته قرمز بلندعوض چهل‏بند پوشیده و رویش هم شال بسته با وجود صورت سیاه و کثیف و قد بلند میرقصید یکدستش زنگ داشت و دست دیگرش نداشت‏ اما رقاص کوچک شلیته قرمز داشت اما زنگ نداشت با پای برهنه مشغول رقص‏ شدند و این شعر بداهتا بنظرم آمد.

با وجود کثافت بشره‏ مرده‏شوربرده لغوه هم داره

پیرمردی تقلیدچی داشتند بسیار بامزه به سن هشتاد گاهی با رقاص‏ها میرقصید و گاهی اداهای مختلف میکرد و خیلی شبیه امیر نظام بود که اگر لباس امیر نظام به تن او بود هیچکس او را با امیر نظام تفاوت نمیداد خلاصه‏ دستکش‏های آنها بشارت را به او بخشیدند و انعامی به آنها دادم که آقا یوسف‏ آمد و گفت حسب الامر بایستی عکس شما و اجزا را بردارم و پیرمرد و رقاص‏ها را ترتیب دادم و عکس برداشت رقاص‏ها را مرخص کردم و بنای تفنگ‏ انداختن شد یک سیبی روی سنگ گذاشتم تمام اجزا و خودم هرچه تفنگ‏ انداختیم نخورد منشی‏باشی گفت یک ترمیم بدهید من بیندازم گفتم تو چطور میتوانی تفنگ بیندازی گفت من در تفنگ انداختن بدی طوله دارم خلاصه‏ تفنگی گرفت و چنان زد که اثری از سیب باقی نماند بمناسبت گفتم.

گاه باشد که کودکی نادان‏ به غلط بر هدف زند تیری

برخواستم سوار شدیم و رسیدیم به میخ‏ساز اما میخ‏ساز آبادی بزرگی‏ است که در دو سمت رودخانه افتاد و قریب یکصد خانه‏وار از وسط آبادی‏ گذشته رسیدیم به اردو قریب یکمیدان بالای میخ‏ساز در جای بسیار خوبی‏ واقع شده و منزل من از تمام منزل‏ها بهتر واقع شده بسیار جای باصفای خوش‏ منظری است جلوی چادر صندلی گذاشتند نشستم صاحب جمع بدیدن من آمد رفتم خدمت حضرت ظل اله و تا ساعت دو شرفیاب بودم آمدم منزل شام نخورده‏ خوابیدم

(1)خوابیدم در کتاب خابیدم نوشته شده است